

صندوقچه فرهنگ

دکتر نرگس سجادیه

اینجا مدرسه‌ای در حاشیهٔ شهر است. امروز ظاهر مدرسه متفاوت از روزهای دیگر است. «مسابقهٔ نهایی مشاعره» برگزار می‌شود و در آن دو گروه از دانش‌آموزان سال نهم و دهم با هم رقابت می‌کنند. سال نهمی‌ها مشاعره را آغاز می‌کنند:

- یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم‌مخور

و سال دهمی‌ها پاسخ می‌دهند:

- رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
و باز هم سال نهمی‌ها... هر بار گوش‌های تماشاگران تیز می‌شود تا شعر را بشنوند و طرفداران هر گروه با خوانده شدن شعر گروه مورد علاقه‌شان، نفسی به راحتی می‌کشند. مسابقه به پیش می‌رود و در لحظات دشوار، ذهن‌ها بارها برای شعر مناسب مرور می‌شوند...



هرهری مذهب، بی‌ریشه و بی‌تعلق تبدیل خواهد شد که در زندگی، هیچ تکیه‌گاه محکمی برای استقرار خود نخواهد یافت. از همین روست که اندیشمندان زیادی چون هرش^۱ نسبت به بی‌سوادی فرهنگی نسل جدید هشدار داده و تلاش کرده‌اند تا مدرسه را به این رسالت بازگردانند. از نگاه این اندیشمندان، مدرسه در زمان ما به غلط، به آموزش‌های تخصصی و شغلی مشغول شده و رسالت اساسی خود را به فراموشی سپرده است.

در فرهنگ برنامه درسی دانش و ارزش معیار، سخت‌گیرانه بودن برنامه‌ها

بود. بر این اساس، این صندوقچه را باید پاس داشت و از آن مراقبت کرد. اما نسل جدید چگونه باید این میراث‌داری را تجربه کند؟ جز با آشنایی و انس با آن و احساس تعلق به آن؟ پس لازم است نسل قدیم، نسل جدید را با این میراث آشنا کند. مدرسه، صحنه این آشتی‌کنان خواهد بود.

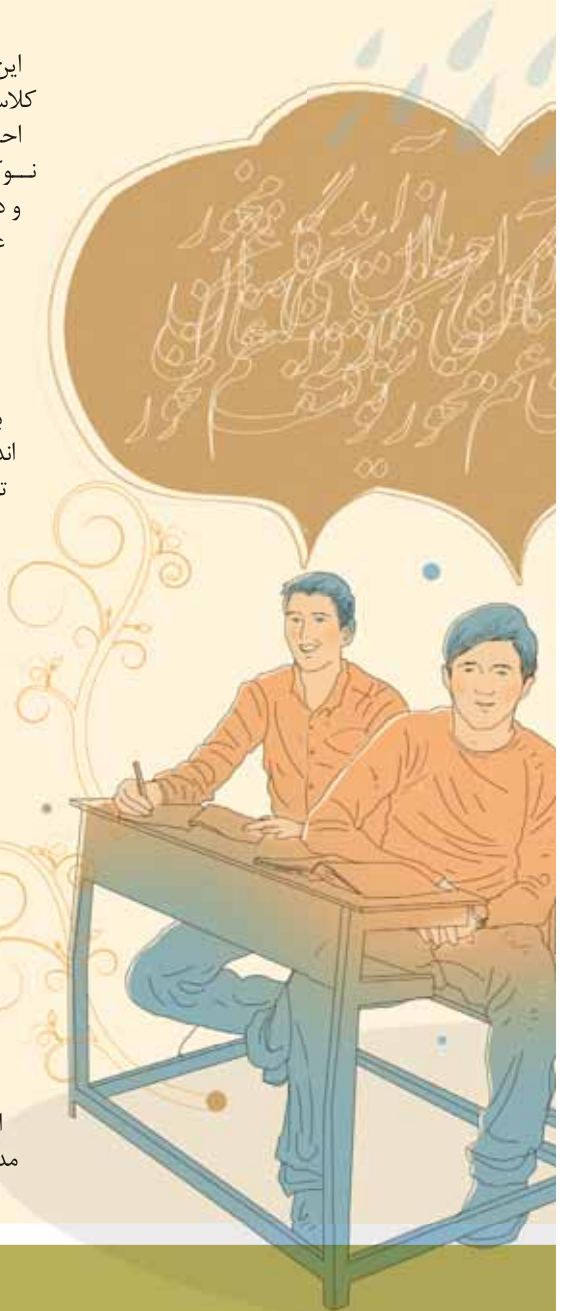
در این فرهنگ، مدرسه باید صحنه‌ای را بیاراید زیبا و سرشار از ارزش‌های انسانی تا زمینه برای تکوین هویت فرهنگی نسل جدید و تدارک سرمایه فرهنگی وی فراهم شود. بدون این هویت فرهنگی، نسل جدید به نسلی

کار بالا را می‌توان ملهم از «فرهنگ برنامهٔ درسی دانش و ارزش معیار» دانست. این فرهنگ معتقد است آثار هنرمندان و ادیبان بزرگ صندوقچه فرهنگ و اوج قله شرافت بشری‌اند و از این رو می‌توانند با درون همهٔ انسان‌ها ارتباطی عمیق یابند و ارزش‌های بشری را نسل به نسل انتقال دهند. به سخن دیگر، از منظر این فرهنگ، تربیت باید بر سرشت مشترک انسانی انسان‌ها تمرکز یابد و انتقال ارزش‌های انسانی را رسالت اصلی خود بداند. در این میان، آثار فاخر فرهنگی به‌عنوان تجسم این ارزش‌ها، محور و قلب تربیت خواهند

این شور و هیجان مدتی است در مدرسه به راه افتاده. ماجرا از درس هفتم کتاب فارسی کلاس نهم و آقای صالحی شروع شد. از یک صبح زمستانی سرد و ابری... احمد و رسول سر چوب لباسی کلاس با هم کل کل می کنند. محمدرضا دارد نسوک مدادش را می جود و به پدرش فکر می کند که از امشب باید در زندان بخواهد و دیگر نمی تواند داداش کوچیکه محمدرضا را به خاطر شیطنت هایش کتک بزند... علی فال هایش را از کیف در آورده و دارد مرتب می کند. او عصرها توی مترو فال می فروشد... آقای صادقی در همین لحظه با چند کتاب در دست وارد می شود. همه به ظاهر برپا می شوند اما زیر پوست کلاس هنوز غرولند و صحبت های آرام در جریان است. حضور و غیاب تمام می شود و بچه ها ظاهراً آرام می گیرند. درس امروز، درس «پرتو امید» از کتاب فارسی است؛ غزلی از حافظ. هر وقت کتاب فارسی به چنین درس هایی می رسد گل از گل آقای صالحی می شکفت... او زندگی حافظ، اندیشه ها و خلاقیت های شعری او را با شوری وصف ناپذیر برای بچه ها روایت می کند. تا اینکه نوبت به خواندن شعر حافظ می رسد: صدای پرتوین آقای صالحی، جانی دوباره به غزل می بخشد:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور
همین طور که صدای آقای صالحی در فضای کلاس می پیچد محمد چشم هایش تر می شود و علی نگاهش را به افق می دوزد. سکوتی عجیب کلاس را فرا می گیرد و آقای صالحی همچنان می خواند. کلاس رنگ و بوی دیگری می گیرد...
پس از خواندن شعر، آقای صالحی به بچه ها می گوید تا پایان کلاس، هر کدام، از نیمکت ها، غزلی از دیوان حافظ را انتخاب کنند و برای کلاس دکلمه کنند. دیوان های حافظ یکی یکی از روی میز آقای صالحی برداشته می شوند و جستن زندگی و شور در لابه لای غزل ها، آغاز می شود...
کم کم برنامه آنقدر جذاب می شود که آقای صالحی این کار را عمومی می کند و ... اکنون، جلسه امروز، آخرین ایستگاه از حرکتی است که آقای صالحی با تکیه بر دیوان حافظ و سپس مثنوی معنوی در مدرسه به راه انداخت. این حرکت، باعث شد همه وقت های خالی بچه ها پر از شعر حافظ و مولانا شود. در اوایل بچه ها شعرها را به صورت کامل حفظ می کردند و آن ها را در کلاس دکلمه یا به صورت تئاتری اجرا می کردند. بعد این اجراها به مراسم صبحگاهی و سر صف کشیده شد و کم کم حفظ شعر و مشاعره در مدرسه رواج یافت...



تخصصی شانه خالی کند؟ اگر مدرسه نخواهد به نیازهای شغلی و تخصصی دانش آموزان توجه کند، این نیازها سر بر کدامین بالین بگذارند؟ همچنین واقعا نسبت نسل جدید با آثار فاخر فرهنگی چیست؟ فاصله فرهنگ عامیانه با فرهنگ فاخر روز به روز بیشتر می شود و نسل جدید روز به روز با آثار کلاسیک، بیگانه تر می شود. آیا می توان در این بیگانگی زبانی، راهی برای این آشنایی جست؟ نکند این آشنایی به جای آشتی به نوعی حفظ طوطی وار و تنفر ختم شود؟! *

بی نوشت

1. E.D. Hirsh

دارد و می تواند همه گفته ها و ناگفته های این آثار را تحلیل کند و پیش روی دانش آموز قرار دهد. همچنین وی باید چون هدایتگری دقیق، دانش آموز خویش و علائقش را بشناسد تا بتواند جرقه های نخستین آشنایی با این آثار را در کلاس روشن کند و توجه دانش آموز را به این آثار جلب نماید.

در عین حال، چالش های مختلفی «فرهنگ برنامه درسی» را تهدید می کند که بدون اندیشیدن به آن ها نمی توان طرحی قابل دفاع و مناسب از آن ارائه داد. مثلاً اینکه واقعا در دنیای امروز مدرسه تا چه حد می تواند از وظیفه آموزش های

و فعالیت های یادگیری چندان ناپسند نیست. از نگاه طرفداران این فرهنگ، میزان معقولی از سخت گیری می تواند به عادات ذهنی پسندیده - چون نظم فکری - منجر شود و نهادینه شدن این عادات ذهنی، منش های عقلانی و اخلاقی مطلوبی در افراد ایجاد می کند.
در این فرهنگ دانش آموز به مثابه ورزشکاری نگر بسته می شود که معلم، در مقام مربی، باید با تمرین های سخت و مداوم، وی را ورزیده سازد. از سوی دیگر، به معلم هم به مثابه فرد خبره ای نگاه می شود که بر آثار ارزشمند تسلط کافی